

بابک خرمدين

بابک مبارز راه آزادي

سرخ تر، سرخ تر از بابک باش
روح بابک در تو - در من هست،
مهراست از خون پارانست - زرد شو
پنجه در خون زن و بر چهره بکش،
!مثل بابک باش - نه

سرخ تر، سرخ تر از بابک باش
دشمن اگر چه خون مي ريزد، ولي
.از جوشش خون مي ترسد
!مثل خون باش، بجوش
:وين جهان، روي زمين، شهر و ديار
:بايد! يکسر ، بابکستان گردد
تا که دشمن درخون غرق شود،
.وين خراب آباد از جغد شود پاک و گلستان گردد
خسرو گلسرخي - 1350

آذربايجان ، سرزمين شکوه و زيبايي، سرزمين دلآوري و رشادتها، مهد آزادي و آزاديخواهي است و مردمان اين ديار به تدین، جانفشاني و بردباري در برابر مصائب شهرة عام و خاص هستند اين سرزمين بسان ستاره تابناکي بر آسمان تاريخ و فرهنگ ايران اسلامي مي درخشد وتاريخ پر فراز و نشيب اين ديار کهن مملو از افتخارات آذربايجاني است.تاريخ آذربايجان در هيچ دوره اي دچار رکود و سکون نبوده و به دليل موقعيت جغرافيايي اش، به عنوان محل تلاقي تمدن ها و فرهنگ هاي گوناگون بوده است و اين همه باعث به وجود آمدن تاريخي پر فراز و نشيب و مردمي سلحشور و غيور شده است که ايثار و جانبازي و مقاومت را سرلوحه زندگي خویش قرار داده اند و در هر برهه اي ورقي زرین از رشادت ها و ايثارشان بر تاريخ کشور رقم خورده است از جمله شخصيتهاي غيور و مبارز آذربايجان «بابک خرمدين» مي باشد که به لحاظ از خود گذشتگي و پايداري در برابر دشمنان اين آب و خاک تا مرز اسطوره پيش رفته است. مبارزات مقدس بابک با تاريخ ترين دوره هاي تاريخ اسلام و دوران خلافت خلفاي عباسي مقارن بود. وضع تأسف بار اقتصاد ايران بويژه آذربايجان، توقيف و تصرف اراضي کشاورزي کشاورزان توسط عمال حکومتي، پايمال شدن فرهنگ قوميتها بويژه آذربايجانها، از ميان رفتن حقوق حقه مردم و ... از جمله عواملی بودند که زمينه هاي وقوع مبارزات بر عليه خلفاي وقت را فراهم مي آورد خلفاي عباسي با سوء استفاده از نام اسلام، وضعي پيش آورده بودند که آذربايجاني

آگاه و روشنفکر نبود شدن فرهنگ غنی و کهن خود و بردگی در مقابل بیگانگان را، آشکارا نظاره گر بودو این گونه برخوردهای عمال حکومتی با مردم نواحی مختلف تحت سیطره شان، زمینه را برای وقوع ناآرامی‌ها فراهم می کرد. یکی از مهمترین این قیام‌ها، قیام گسترده و سازش ناپذیری بود که «خرمیان» به رهبری بابک آغاز کردند و بیش از 22 سال، دستگاه خلافت عباسی را به لرزه در آوردند. ناگفته نماند که اکثر مورخان در حق قیام بابک کم لطفی کرده اند و حتی گاهی به خاطر سوء شخصی و از روی تعصبات قومی و ملاحظات سیاسی، یک جانبه قضاوت کرده‌اند و وی را عصیان کننده علیه خلیفه مسلمین و معترض به اعمال و رفتار کارگزاران دستگاه خلافت و ... شنا ساندند طوری که برخی از نویسندگان چون «خواجه نظام الملک» بر حسب هایی از قبیل زندیق، کافر، اشتراکی، راه زن، چپاولگر و ... به وی چسبانده اند اما نوشته های همین افراد به اصطلاح مورخ پر از تناقض و تضاد و روایات مجعول و نظرات غیر واقعی است بهر حال نظر نگارنده پرداختن به مسایل غیر واقعی و حاشیه ای تاریخ نگاران متملق و جیره خوار دستگاه خلافت عباسی نیست بلکه با دیدی منصفانه و به دور از هرگونه تعصب و تنها بر اساس مستندات، شناساندن قیام خرمینان به رهبری بابک و تاثیر نهضت آن بر جامعه آنروزی ایران می باشد .

چگونگی پیدایش قیام خرمینان و مبارزات آنها به رهبری بابک :
پس از انتقال قدرت از امویان به عباسیان در سال 132 هـ - ق توسط ابومسلم خراسانی، چنانکه پیشتر هم اشاره شد ظلم و ستم عباسیان روز به روز بر مردم زیاد شد این دوران از سیاه ترین دوران تاریخ می باشد دورانی که مجبور به تحمل خلافت 544 ساله خلفای ظالم عباسی بود. در چنین عصری طبیعی است که هر انسان آگاهی، قیام می کند و علیه ظلم و ستم حکومت مختلف جامعه، در کوههای «قاراداغ» آذربایجان شروع به ناآرامی و عصیان علیه حکومت خلفای عباسی کردند اندیشه و رزقیام اینها مردمی بنام «جاویدان این شهرک» بود. وی اندیشه های مزدک را با دین مقدس اسلام تلفیق داده و دین خرمین را ارائه نمود .

لازم به ذکر است که آئین مزدک به زهد و پرهیز و حتی ریاضت توجه فراوان داشت. جاویدان در جهت اشاعه فکر مبارزه برای آزاد سازی کشور از یوغ بندگی اعراب همیشه در حال سفر بودو برای اینکه سرپوشی برای مسافرتهاش داشته باشد در لباس چاوداری برای فروش گوسفند و بز به تمام نقاط آذربایجان سفر می کرد ودر این راستا با مردم به صحبت می نشست و آنان را به مبارزه علیه حاکمان غاصب اعراب آماده می ساخت و برای روز مبارزه شروع به جمع آوری اسلحه و ادوات جنگی آن روز می نمود. خلفای اعراب نیز با آگاهی از این حرکات در جهت جلوگیری از این نهضت به هر حيله متوسل می شدند که نهایتاً از نقطه ضعف رهبران ترك آذربایجان سوء استفاده نموده و ابوعمران را رو در روی جاویدان قرار می دهند که این امر منجر به درگیریهای زیاد بین نیروهای آذربایجانی شده و مانع تجمع تمامی نیروها در يك جهت بر علیه غاصبان می شود. جاویدان در بازگشت از یکی از همان مسافرتهاش با بابک آشنا شده و وی را به قلعه می آورد و چنانکه در تاریخ آمده است بابک پس از درگیری جاویدان با ابوعمران و

مرگش طبق وصیت جاویدان به جانشینی وی برگزیده می شود. تا پیش از بابک، قیام های خرمدینان برای بغداد (مرکز خلافت وقت) چندان مسئله مهمی نبود ولی بعد از جاویدان بابک برای خلیفه در دسره های بزرگی ایجاد کرد و در زمان مبارزات خود در جهت آزادسازی مناطق آذربایجان از دست حاکمان ظالم اعراب زمینهای آزاد شده را به خود مردم واگذار کرد و رعایا را از هرگونه بندگی از قیود اربابان آزاد نمود و به همین دلیل بود که تمامی مردمان سرزمینهای آزاد شده از دل و جان در راه مبارزاتش به وی یاری رساندند. و به همین دلیل بود که تمامی مردمان سرزمینهای آزاد شده از دل و جان در راه مبارزاتش به وی یاری رساندند. بنا به نوشته «ابو منصور بغدادی» مؤلف کتاب «الفرق بین الفرق» تعداد جنگجویان و هواداران بابک را 300 هزار نفر می نویسد که با این تعداد نفرات بابک در عرض 22 سال جنگ با اعراب 42 حمله بزرگ آنها را دفع می کند با پیروزیهای بیپای سپاهیان بابک که در اثر پیدایش اختلافات فرماندهان با دربار خلیفه و نیز عدم آشنایی اعراب با منطقه کوهستانی ساوالان بود، کار بابک بالا می گیرد و لرزه بر اندام بغداد می افتد تا جاییکه در سال 832 م معتصم خلیفه عباسی «اسحق بن ابراهیم» را با لشکر به جنگ بابک به همدان می فرستد که در این کارزار سپاهیان بابک شکست می خورند خلیفه با دیدن چنین اوضاعی جنگ با رومیها را کنار می گذارد و تمام قوای خود را در جهت سرکوبی قیام خرمدینان به رهبری بابک به آذربایجان می فرستد .

بابک مدت 22 سال با لشکریان خلیفه مردانه جنگید و همه سرداران او را (جز افشین) در هم شکست خلفای عباسی به ناچار تصمیم می گیرند که افشین را به جنگ بابک بفرستند. افشین فردی جاه طلب و طماع بود چنانکه برای رسیدن به سلطنت خراسان با تظاهر به مسلمانان، خلیفه را وادار به جنگ پدرش و برادرش می کند و به یاری وی به فرمانروایی اشروسنه (در ماوراءالنهر، میان سیحون و سمرقند) می رسد جنگ افشین با بابک خیال خلیفه را نیز تا حدودی از جانب افشین راحت می کرد چون خلیفه می دانست که مازیار و افشین و بابک هر سه هم پیمان شده بودند که خلافت را از اعراب باز ستانند پس در کل، این جنگ دو ایرانی برای خلیفه پیروزی محسوب می شد چرا که پیمان آن دو را نقش بر آب می کرد. اما پیمان افشین با بابک از نظر افشین جز این نبود که خلیفه از کار بابک عاجز شود و ناچار وی را به جنگ او فرستد تا ثابت شود که هیچ سرداری، از جمله سردار خراسان، به لیاقت و کاردانی او نیست و فرمانروایی خراسان بر او مسلم شود. سرانجام، پس از 19 سال جنگ بابک با خلیفه و شکست خوردن همه سرداران بغداد، افشین به آرزوی خود - جنگ با بابک رسید .

افشین بخاطر نزدیکی «برزند» به «بذ» این محل را جهت استقرار سپاهیانیش انتخاب کرد و در برزند استحکامات زیادی ساخت و تلاش کرد دومین پایگاهش را در «قلعه قوشا» ایجاد نماید که با بذ تنها 7 کیلومتر فاصله داشت چندین مرتبه کاروانهای افشین در بین برزند و کشا توسط نیروهای بابک تار و مار گردید تا اینکه افشین بالاخره توانست از طریق تفرقه در بین سپاهیان بابک و تطمیع و ریاکاری، آنان را اغفال کند. در چنین اوضاع و احوالی بود که بابک مرتباً به نیروهای افشین تلفات می داد .

اردوی عرب افشین قویتر و بابک ضعیف تر می شد و فئودالهای محلی نیز به علت مردمی

بودن بابك از وي دلخوشي نداشتند، به نفع خليفه و كمك به بيگانگان شتافتند در جنگ بزرگ قلعه بد، سپاهيان بابك علي الرغم جانفشانيهاي زياد، شكست خوردند و اين قلعه پس از 11 سال كه عملاً در محاصره دشمن بود سقوط كرد. سپاهيان اعراب افراد داخل قلعه را به اسيري گرفته و تعداد زيادي از آنان را به بغداد فرستادند. خواجه نظام الملك در مورد برخورد اعراب با اين اسيران مي نويسد: «... و زن و فرزند ايشان (خرم دينان) را به بغداد بردند و به مزيد بفروختند» و اين هم رفتار خليفه جبار معتصم عباسي با اسيران، به خصوص سه نفر اسيري كه به به تعبير نظام الملك از سه دشمن خليفه به اسارت وي درآمده بودند يكي دختر بابك، ديگري دختر مازيار و سومي دختر حاكم روم كه خليفه با وفاحت تمام، تهكارانه با آنان رفتار مي كند و دامن پاك آن بي پناهان را به شرم و ننگ مي آلايد و سپس غسل كرده و وضو مي گيرد و نماز شكر به جاي مي آورد و خواجه سياستمدار ضد تشيع نيز، نام آن عمل دهشت آور را فتح اسلام مي گذارد و خليفه را ساية خدا، جانشين پيامبر (ص) و اميرالمومنين و ... مي داند و جالبتر اينكه بابك را كه جز پياده كردن عدالت و مساوات و آزادي و حاكميت حق بيرون راندن اشغالگران، دفاع از حقوق ملت محروم، پس گرداندن زمينهاي غصب شده توسط قدرتمندان، فكري نداشت كافر، زنديق و اهل اباحه و اشتراكي، دزد و گردنه گير و ... قلمداد مي كند .

بابك پس از سقوط قلعه بد، همراه برادرش به قصد رفتن به روم شرقي از رود «آراز» مي گذرد اما در دروازه «شكي» با «سهل بن سنباط» روبرو مي شود. سهل بن سنباط كه از امراي محلي ارمني بود بامشاهده نفوذ روز افزون بابك در آذربايجان سرزمينهاي مجاور و از آن جمله در قلمرو خود و هواداري دهقانان ارمني از نهضت خرمدينان، به پشتيباني از وي برخاسته بود و بعدها چون جوي آب قدرت را در جوي خليفه و افشين خيانتكار روان مي بيند، خيانت به بابك را براي حفظ مقام و كسب امتيازات از خليفه فرصتي طلايي مي شمرد و بابك را، كه بعد از فرار از بد از طريق قلمرو وي قصد رفتن به روم و استمداد از امپراتور را داشت به دام دوستي، مهمان و سپس تسليم افشين مي كند طبق نوشته اكثر مورخان بابك در روز 10 شوال 222، در آن سوي آراز گرفتار شده و به سامرا برده مي شود. مرگ اين ابر مرد آذربايجان را نيز روز 6 صفر سال 223 نوشته اند .

در مورد چگونگي پذيرش مرگ از طرف بابك روايات گوناگوني نقل شده است كه در اينجا به اعتراف خواجه نظام الملك بر بزرگي بابك بسنده مي شود، چون يك دستش ببردند دست ديگر در خون زد و در روي خود ماليد، همه روي خود را از خون سرخ كرد. معتصم گفت: اي سگ اين چه عمل است؟ گفت در اين حكمتي است؛ شما هر دودست و پاي من بخواهيد بريد و گونه روي مردم از خون سرخ باشد، خون از روي برود زرد باشد. من روي خويش از خون سرخ كرده ام تا چون خون از تنم بيرون شود نگويد كه رويم از بيم زرد شد .»

پس از مرگ بابك، خليفه مترصد فرصتي بود تا خيالش از طرف افشين خائن نيز راحت شود. خليفه رياكار در سال 226 يعني پس از 4 سال از مرگ بابك، افشين را نه به عنوان توطئه بر ضد خلافت، بلكه به عنوان حفظ آيين نياكان و تظاهر به مسلماني به محاكمه كشانند. در اين محاكمه يكي از گناهان نابخشودني افشين داشتن كتاب بود (طبق گفته

افشین این کتاب حاوی سخنان عبرت انگیز حکیمان عجم بوه است و هم گفته های کفر آمیز گذشتگان، افشین عمری دست بر سینه، خواب سروری می دید و برای رسیدن به آن نقشه های باطل می کشید دوگانگی شخصیت در او به فاجعه ای دوگانه انجامید، اجتماعی و فردی هم نام او به دستگیر کننده بابک در تاریخ قلم خورد و هم به آرزوی سروری نرسیده جان بازنده و این بود عاقبت خیانت مهمترین علل شکست قیام خرمدینان

شاید از جمله مهمترین علل شکست سپاهیان بابک بتوان از عوامل زیر نام برد :
- برتری قدرت نظامی دشمن بر سپاهیان بابک چه از لحاظ نفری و چه از لحاظ تجهیزات جنگی

- پراکندگی و وسعت زیاد ایران آن روزگار چنانکه در نهضت ابومسلم، آذربایجان بی خبر بود و در قیام بابک، خراسان

- وجود اختلاف نظر بین سرداران ایرانی و نیز سرداران بابک

- تبلیغات وسیع و همه جانبه اعراب بر ضد بابک و خرمدینان و...

پس از کشته شدن بابک و شکست خرمدینان، مردم ایران دست از قیام بر علیه خلفای ظالم اعراب برنداشتند طوریکه بیست سال پس از خاموش شدن قیام خرمدینان، در سال 255 نهضت وسیع بردگان در ناحیه خوزستانی کنونی به رهبری «صاحب الزنج» آغاز شد و پانزده سال تمام نیروهای بغداد را گرفتار کرد «جز اینان فرمطیان» که توده اصلی آنان از روستاییان تشکیل شده بود در سال 260 در خراسان و در سال 277 در بین النهرین و در زمان سامانیان در قلمرو ایشان دست به شورشهای مکرر زدند که همه این قیام ها ناشی از نهضت خرمیان بر جامعه آن روز ایران بود .

منابع:

(1) بابک سیرلمیش قیلینج - جلال برگشاد

(2) بابک خرمدین - سعید نفیسی

(3) بابک اونودولماز ایگید قهرمانیمیز - محمد رضا نصیریان

(4) هفته نامه اختر ، ویژه نامه بابک، قهرمان آزادی - 11 تیر 1381

(5) نشریه خزر ، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان - شماره های 2، 3 و 7

.. مبارز همیشه پیروز ، بابک

عباسیان در 132 هجری با بر اندازی امویان بر مسند خلافت ممالک اسلامی و مسلمانان جهان تکیه زدند . اولین خدمت عباسیان به خیل مردمانی که از آمدنشان اظهار شادمانی می نمودند ، کشتن ابو مسلم خراسانی و بر انداختن برمکیان بود البته همگی به حيله و خدعه ! سی سال بعد از این تاریخ یعنی در سال 162 هجری قیام های ضد بغداد در قالب قیام خرمیان در مناطق متعددی از ممالک تحت سلطه خلفای عباسی شروع گردید .

خرمیان که کلا به ضدیت بر حکومت اعراب بر خاسته بودند ، عمدتا ترکیبی از جوانان و کشاورزان و افراد تهی دست بی شمار جامعه بودند که در سایه زراندوزی و عشرت گذاری خلفای عباسی و امرای دست نشانده آنها هر روز بر تعداد چنین ناراضیانی افزوده میگردید .

اولین پیروزی بابک بر خلفای ظلم و جور زمانی بود که وی علنا ندای مخالفت را سر داد . هر چند کسانی چون افشین و مازیار در خفا با بابک پیمان اتحاد و هم رایبی بسته بودند اما هیچگاه علنا مخالفت خود را بروز ندادند و این دورویی و حيله گری آن دو را از افتخار اولین پیروزی بابک بی بهره گذارد . قاطعیت بابک در خصوص راهی که بر گزیده بود وی را قهرمان هزاران آزادی طلب زمان خود کرد . و چنین شد که بابک توانست پرچمی را که در آذربایجان بر افراشته بود به ولایاتی چون همدان و دیلمان و اصفهان و... حتی روم شرقی . نیز ببرد و هزاران کس را در این راه هم رای خود سازد .

علیرغم قتل ها و کشتار های دسته جمعی خرمیان که تاریخ نگاران عرب نیز آنرا تایید می نمایند ، باز هم بابک فریاد آزادی بر اساس روابط انسانی را سر میداد و هیچگاه نفر اولی نبود که برای جنگ دست به شمشیر ببرد . بدین ترتیب بابک مدت بیست و سه سال بدون تغییر موضعی که در روز اول مبارزه بر گزیده بود بی وقفه و شب و روز به مبارزه خود ادامه داد . پایداری وی در این مدت طولانی و تحمل شدید ترین لطمات روحی و جانی و مالی در واقع دومین پیروزی بدون تردید بابک به حساب می آید . پایداری که وی در این مدت از خود نشان داد چنان بی مثال و استثنایی است که تمامی تاریخ نگاران بدان معترفند . و اگر نبود تنگ نظری بسیاری از دشمنان بابک ، به یقین وی را تنها نمونه پایداری در مبارزات تاریخی می نامیدند . بابک پای در راهی نهاده بود که در پایان راه پیروزی بدون تردید در انتظار وی بود . و افشین همپیمان وی چنان در دالانهای تو در تویی ذلالت و دلبستگی به مقام و خیانت به دوستان و حتی اقوام سرگردان بود که راه رهایی را هم گم کرده بود . و اگر می بینیم که خلیفه معتصم نهایتا افشین را برای اجرای خدعه های درباری بر علیه بابک بر می گزیند ، از روی همین سرگردانی و بی آرمانی افشین است . چراکه افشین همه چیز خود را باخته است و توان تشخیص راه درست را در دالانهای گمراهی گم کرده است . رویارویی با افشین در نبرد نهایی برای بابک حکم یک پیروزی دیگر را دارد . این آخرین ترکش خلیفه است و بابک از این آخرین ترکش هم برای اثبات حقانیت و ادعای خود سود می جوید . (هرکس که برای یک بار هم که شده بر سر سفره خلیفه بنشیند خائن و متظاهر است) . بابک می خواهد در نبرد با افشین به هزاران خلق به ستوه آمده از ستم خلفا نشان بدهد که (از ماست که بر ماست !) . می خواهد تلخی جنگ داخلی و رویارویی هم بندهای در بند را به مردم نشان بدهد . می خواهد به مردم بگوید که در این جنگ پیروزی از آن نفر سومی است که در میدان ! حضور ندارد

بابک در زمان دستگیری نیز پیروز است . چراکه با خدعه گرفتار میشود نه با جنگ مردانه و عادلانه . سهل بن سنباط یکی از خائنان به نام تاریخ ، بابک را در مغاره ای تاریک به دست

افشین می سپارد . گویی از نگریستن بر چهره وی نیز وحشت دارد . اما بابک همچنان پیروز است . التماس نمی کند . وعده و وعید نمی دهد . شرط نمی پذیرد . همانند بیست و سه سال پیش سر افراز و با اراده است . هنوز هم در خود توان مبارزه را می بیند . دست و پایش را می بندند تا ظلم خلیفه جلوه عینی یابد . خلیفه به نمایش قدرت می اندیشد و بابک با تمام توان به شکستن این قدرت نمایشی جهد دارد . بابک در کاخ خلیفه هم پیروز است . امان نامه نمی خواهد . سمت و منصب نمی پذیرد . صدایش نمی لرزد . تمامی نفرت خویش را در چشمانش و زبانش نثار خلیفه و دستگاه ظلم و جور او می سازد . بابک به پیروزی خود یقین دارد . چرا که وی اولین کسی است که قیام بالسیف (قیام مسلحانه) را علیه خلفای ظلم پیشه عباسی بدعت نهاده است و از پایان کار سخت دل قوی است . میداند که هم اکنون میلیونها انسان در اطراف و اکناف بلاد اسلامی در تدبیر بر انداختن خلافت مستبدان هستند . این برای بابک به معنای پیروزی است چراکه در شروع کار نیز در همین اندیشه بود . وی نه طالب خلافت بود نه سرداری و نه امیری . بابک در آرزوی بیداری انسانها یی بود که شب و روز در برابر چشمانش جان می کردند و خفت ها می کشیدند . بابک میخواست همین مردم به پوشالی بودن دستگاه خلافت پی ببرند و حالا که میلیونها هم رای و همفکر دارد پیروز است ، پیروز واقعی ! او مرگ را نچشید

به روایت ارشام بارسبی

بابک بزرگترین قهرمان آزادی در تاریخ ایران

تقریباً دویست سال قبل از ظهور بابک و در زمان حاکمیت جبارانه و دیکتاتوری ساسانیان که ظلم را به نهایت رسانده و خود را در حد خدایان میپنداشتند و مردم مظلوم و ستم کشیده از دست ساسانیان (وارثان هخامنشیان) به تنگ آمده بودند ، حضرت محمدبن عبدالله (ص) متولد میشود. در زمان تولد این پیامبر بزرگ دو اتفاق بزرگ میافتد ، یکی اینکه درست در همان موقع ایوان مدائن و کاخ کسری (ساسانیان) فرو میریزد و دیگر اینکه آتشکده آذر گشسب بعد از هزاران سال روشنی خاموش میشود و شاعر درست این زمان را مد نظر قرار داده و چه زیبا فرموده است

ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

چهل سال بعد از این زمانها حضرت محمد (ص) ظهور میکند و به پیامبری میرسد و نامهای به خسرو پرویز پادشاه ساسانی مینویسد و او را به دین اسلام و اطاعت از خداوند فرا میخواند که نامه پیغمبر به دست خسرو پرویز پاره میگردد، در این موقعها بعد از سالیان سال حکومت ظالمانه و دیکتاتوری آریائی ، توسط دین جدید و مسلمانان ، در جنگ قادسیه برچیده شده و متلاشی میشودتا انسانهای آزاده دریند کشیده شده نفسی تازه کنند. لیکن طولی نمیکشد دو گروه ستمگر و تشنه قدرت پدیدار شدند، یکی در ایران اعقاب ساسانیان حکومت از دست رفته و عقدهای که دوباره آرزوی احیای تمدن

ساسانی را داشتند که بعدها افشین ، مازیار ، وشمگیریان و غیره نمونه آن بودند و یکی دیگر به موازای اسلام راستین ، اسلام دروغین بود که بعد از پیغمبر و ظلم‌هایی که به آل پیغمبر و حضرت علی (ع) نموده و حقشان را که از جانب خداوند تعیین شده بود ، ضایع نموده بودند، از جانب خلفای بنیامیه و مخصوصاً بنی عباس سربرآورده بود.

در زمان خلفای بنی عباس ، فرزند دلاوری در آذربایجان زاده شده که در دوران قیامش به مدت 22 سال خواب را برای خلفای ظالم عباسی و سرداران زیاده طلب ایرانی حرام نموده و آرامش را به قیمت سلب زندگی ملت‌های مظلوم میخواستند ، سلب نموده بود. بابک با نام حسن در یک خانواده محکوم و مظلوم اما سرافراز در روستای بلالآباد از توابع میمنه در اطراف اردبیل فعلی به دنیا آمد. محمد فریدی مینویسد : ? بابک از هنگامیکه میتوانست چوب بدست گیرد و بدود برای کمک به خانواده فقیرشان که بعد از مرگ پدر، مادرش به کلفتی افتاده بود به چوپانی رفت و گوسفند چران شد . بدین گونه بابک از طبیعت آزاد و صخره‌های بلند و غرش ابرها و پرواز آزادانه پرندگان درسها آموخت ، بلندب همت ، استواری کوه ، آزادگی سرو ، بخشندگی باران ، واحدهائی بودند که بابک از دانشگاه طبیعت فرا گرفت . مهمان شدن ناگهانی مردی به نام جاویدان (رهبر خرمان) در خانه فقیرانه آنها در زمستان سخت از زور سرما و کولاک که پس از گذر از شهر زنگان به آنجا پناه آورده بود و بابک را که 18 - 19 سال بیشتر نداشت با عقاید و اندیشه‌های جالب آشنا نمود . این درست زمانی بود که اشراف عرب ، یعنی عباسیان به نام دین دمار از روزگار دین درمیآوردند. اشراف و امیرزادگان ایرانی نیز در پی کسب مقام و جاه از دست داده خود مردم را به شورش دعوت میکردند در حالیکه همین مردم از دست ظلم و جور اشراف و امیرزادگان ایرانی و موبدان زرتشتی به دین اسلام پناه آورده بودند

هویت بابک به علت کینه دشمنانش از این بزرگ مرد و نوشتن تاریخ جعلی و ساختگی شئونیستها و نژادپرستان به صورت نقیض و ضد نقیض نشان داده شده است که علما و مورخین فعلی را به شدت تحتالشعاع خود قرار داده و به الگو برداری از آنها وادار نموده است و همین اختلاف فوقالعاده و افراط در منفي نشان دادن شخصیت ایشان خود بیانگر آن است که منفیات را با سوء قصد و غرض خاصی نوشته و همه آنها پوچ و بیاساس است و اینها همه عظمت بابک را به اثبات میرساند که چطور سعی در تخریب شخصیت ایشان داشته‌اند. دکتر عبدالحسین زرینکوب در مورد بابک مینویسد : ? بیشتر مطالبی که در منابع موجود درباره بابک آورده‌اند ، غرضآلود و افسانه آمیز است .تاریخ نویسان مسلمان کوشیده‌اند خاطره او را تیره و تباه کنند و از تعصب ، سعی کرده‌اند سیمای او را زشت و ناپسند جلوه دهند . افسانه‌هایی که در باب او جعل کرده‌اند به خوبی نشان ? میدهد که با غرض و نیت‌های خاصی سعی داشته‌اند نام بابک را آلوده نمایند

بهروز خاماچی نیز مینویسد : ? باید گفت جزئیات زندگی بابک در پس پرده تعصب و خودخواهی مورخان وابسته به دربار عباسی از علاقمندان به تاریخ پنهان مانده است.مورخانی که روابط بسیار حسنه با دربار عباسیان ، خلافت هارون و مأمون و معتصم داشتند ، با دریافت انعام و جوایز فراوان سعی داشتند حقایق را آنگونه که هست وارونه

نشان دهند تاجائیکه خلفای عباسی چون مأمون و معتصم را حامی دین و مذهب انگاشته و مردانی رؤوف و مردمدار قامداد نمایند و در مقابل، دلاوران ایرانی را انسانهای بیرحم و ستمگر و خونریز به تصویر کشند

نقش بابک به عنوان قهرمان آزادی در اوج اختناق و خفقان در موقع حاکمیت اعراب متظاهر به اسلام (اسلام دروغین) و اعقاب ساسانیان، حکومت از دست رفته و عقده‌های، برای تاریخ و حق و حقیقت، غیر قابل انگار است. بابک از آنگونه شخصیتهاست که تاریخ مانند او را کمتر و در برهه‌های از زمان به خود میبندد. بهروز خاماچی مینویسد: «در میان مردان بزرگ و برجسته‌های که از پی استقلال ایران در عهد خلفای ستمگر عباسی برخاسته‌اند چهره بابک از حیث مردانگیهای بسیار ودلاوری شگفت‌آور و سرسختی و پایداریها و استواری بمانند، جایگاه رفیعی دارد، خاصه اگر روزهای مرگ و یا قتل فجیع وی را در آخرین دقایق زندگی به آنها بافزاییم که چه مصائب و عذاب جانفرسائی را متحمل گردید و همچنان و همچنان، گردن به غرور و سرافراز داشت، شاید بتوان گفت در این خصوص کسی از قهرمانان ایران را یارای برابری با وی نیست. در نتیجه میتوان گفت که بابک از همه آن سرداران بزرگ، بزرگتر و لایقتر بوده است

دکتر علی شریعتی مینویسد: «برای تحلیل روانشناختی بابک باید دید بابک در کدامین محیط تربیت و نشو و نما یافته و عوامل تأثیر گذار در منش و رفتار و روحیه بابک در کدامین عناصر بوده‌اند. از عوامل تأثیر بخش و تحولات فرینی میتوان به کسانی چون عبدالله پدر بابک، مادر بابک و جاویدان، رهبر نخستین خرمدینان و سلمان و شبل دوستان نزدیک پدر بابک، که همواره راهنما و مشوقش بوده‌اند اشاره نمود

در مورد افکار تأثیر گذار در روحیه بابک، بهروز خاماچی و رحیم رئیس‌نیا مینویسد: «مادر بابک روزی شمشیر پدرش را به او و برادرش نشان داد و گفت فرزندانم! پدر شما یک روغن فروش ساده نبود. او یک بهادر بود، او در روی شمشیر چنین نوشته بود: «ای جوانمرد اگر شمشیر را در خلاف خواهی کرد بهتر است که دست به قبضه‌اش نبری. در! روزگاران عباسیان، بیچشم میتوان زندگی کرد، اما بیچشمشیر هرگز

بعد از مرگ جاویدان هست که با وصیت خود رهبری خرمیان به بابک میرسد. دکتر عبدالحسین زرینکوب در این باره مینویسد: «بابک فقط سرداری دلیر و هوشمند بود که مدتها شورشها و آشوبهای مزدکیان و خرمیان را رهبری کرد. در این کار وی نیز جانشین جاویدان بود که از رؤسای خرمیه آذربایجان محسوب میشد. مینویسند که بعد از مرگ جاویدان زن او با خرمیان چنین گفت که: «جاویدان بابک را خلیفه خود کرده است و اهل این نواحی را به پیروی او وصیت کرده و شما را وعده داده است که با دست او فتح و ظفر یابید. و دوباره مینویسند: «در آذربایجان وضع دیگر گونهبود جاودان بیسهل و بابک آئین خرمدینان را تازه کرده بودند و این شورش خرمدینان در آنجا نه فقط عربها و دستگاه خلفا را تهدید میکرد، بلکه برای شاهزادگان و امیران ایرانی نیز که همواره به بهانه دین زرتشت، مردم را بر ضد عربان و نفع خویش فراز می‌آوردند خطر بزرگی بود. این آئین خرمی که

ظاهراً بازمانده دین مزدک بود و هنوز در گرگان و دیلمان و آذربایجان و ارمنستان و همدان و دینور و ری و اصفهان عده بسیاری از پیروان آن وجود داشتند ، با اندیشه دهقانزادگان و امیرزادگان جهانجوی ، که خواب احیای دولت ساسانی را میدیدند سازگار نبود. بدین جهت بود که اشراف و بزرگان ایرانی نیز در خفه کردن و فرونشاندن این نهضت با خلیفه عباسی همداستان بودند چنانکه برای مبارزه با این خطر ، این ایرانیان که خود از عربان نفرت شدید داشتند در دوستی با دشمنان دیرین خویش لحظه‌ای تردید نکردند. عبث نیست که افشین شاهزاده اشروسنه فرمان خلیفه را در قلع و قمع خرمدینان به جان پذیرا شد و هم بدین جهت بود که از شاهزادگان طبرستان ، جز مازیار کسی به یلری بابک ؟. برنخاست و او نیز جز وعده و نوید یاری دیگری به بابک نکرد

مدتها بود که خرمدینان بر ضد تازیان برخاسته بودند اما قبل از ظهور بابک ، کار خرمدینان هرگز کاری دشوار و خطرناک تلقی نشده بود. خرمدینان ظاهراً باقیمانده مزدک بودند که از قهر و سخط انوشیروان جسته بودند و پرویز و جانشینانش نیز چنان سرگرم گرفتاریهای خویش گردیده بودند که از قلع و قمع آنها غافل مانده بودند . بدین گونه بود که بابک در سال 200 هجری به نام آئین خرمدینان و برای نهضت جاویدان مزدکی برخاست . به زودی پیروان او بسیار شدند و عده زیادی از کشاورزان و روسائیان به یاری او برخاستند

بدین ترتیب بابک توانسته بود دیلمان و دوطرف رود ارس یعنی آذربایجان و ارمنستان را تحت حاکمیت خود درآورد . ابومنصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق مینویسد :? شماره پیروان بابک از مردم آذربایجان و دیلمانی که به او پیوسته بودند به سیصد هزار تن میرسید .? بهروز خاماچی مینویسد : ? بدین ترتیب بود که بابک خرمی موفق شد علاوه بر بیست هزار نفر جنگاور سوار ، بیست هزار نفر جنگجوی پیاده شمشیرزن و زوبین افکن آماده کارزار بنماید. بابک برای مقابله با خلیفه ستمگر عباسی و تجهیز سپاه خود و آمادگی برای جنگهای آینده به فکر وحدت قبایل و طوایف آذربایجانی افتاد و مردان ورزیده و سرسختی را وارد سپاه خود کرد ، آنگاه چون دریافته بود که مردم دیلمان شجاعترین و جسورترین جنگاوران شمال ایران هستند لذا برای جلب مردان آن سامان ، خود به سرزمین دیلمان رهسپار شد و این توفیق را در سرزمین دیلمستان بدست آورد که افراد ارزشمندی را از میان مردم بیابک و متهور آن اقلیم به سوی آذربایجان گسیل دارد تا سپاهیان جنگجوی او ؟. را تقویت نمایند

ناصر نجمی مینویسد :? بابک پس از انجام این مهم به طبرستان شتافت و در آنجا با مازیار فرزند قارن که او نیز از پی جنگ و ستیز با تازیان برخاسته بود ملاقاتی پرشور به عمل آورد و هر دو دلاور هم پیمان گردیدند که در رزم با اشغالگران و تازیان نژادپرست هرگز پای سست نگردانند، همت و کوشش از دست ندهند و به پایمردی و دلیری تا روز رهایی شمال و غرب ایران از پای ننشینند . لیکن این پیمان از طرف مازیار در حدسختن باقیماند و . به آن عمل نشد

بابک در سالهای 204 و 211 به سختترین و خونینترین جنگها بر علیه سپاهیان مأمون

خلیفة عباسی دست یازید . بابک در مدت 22 سال توانسته بود 7 بار لشکر مجهز خلیفة عباسی را که میدان جنگ در داخل آذربایجان بود و در پای قلعه ، متلاشی کرده و درهم بکوبد و شکست سنگینی را متحمل آنان گرداند . ناگفته نماند که بابک همزمان با امام هشتم علینموسیالرضا علیالسلام بوده و ملاقاتی نیز با امام داشته و دست بیعت با امام داده و امام رضا (ع) نیز لقب ذوالیمین به وی داده است

دکتر علی شریعتی در مورد بابک چه زیبا نوشته است :? وقتی شرح حال بابک را میخوانیم میبینیم تمام تهمتهائی که به او میزنند و فحشهایی که میدهند (مانند آدم بیسر و پائی است ، پدرش فلان کاره است.) نشان میدهد که با یک بابک از طبقه پائین است و از این موضوع فهمیده میشود که علت مقاومت بابک و مقاومت‌های دیگران متفاوت است . زیرا بابک موقعیت خانوادگی مهمی نداشته که از دست داده باشد ، قیام بابک درستترین و انسانیت‌ترین قیام علیه خلافت است و برای همین است که بزرگترین مقاومتها را بابک علیه خلافت داشت . از میان رهبران دو قرن اسلامی ، بابک تنها شخصیتی است که از میان توده مردم برخاسته است. ? شریعتی علت گرویدن بابک به دین مزدکی را نیز وابستگی طبقاتی بابک میداند . امکان نداشت که شخصتهای دیگر به مزدک بگروند ، چه از طبقه اشرافی بودند و بابک که از طبقه اشراف بری بود خود به خود به مزدک گروید . اما این مزدک چه کسی بود ؟ به نظر شریعتی او مردی بود که 1400 سال پیش از مارکس و پیش از آنکه صنعت و تولید جمعی و ماشین بخار پدید آید همه نعمتهای زندگی را از زندان تنگ مالکیت فردی آزاد کرد و با زن اندوزی و رزاندوزی طبقه خسرو ، موبد پیکاری را آغاز کرد که یکی از صحنه‌هایش باغ شهادت بود . باغ هولناکی که در آن بیست هزار مزدکی عدالتخواه از سر در خاک غرس شده بودند . این درختان مقدس که در اسلام به بار نشست و ثمرهاش را تشیع انقلاب علوی چید

مقدسی دربارهٔ مزدکیان و اعتقاداتشان مینویسد : ?از ریختن خون ، جز در هنگامیکه علم طغیان برافرازند خودداری میکنند . به پاکیزگی بسیار مقیدند . با نرمی و نکوکاری با مردم دیگر در می‌آمیزند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنها جایز میدانند

بلاخره پس از 22 سال قیام غیرتمندانه و شجاعانه بابک ، با خیانت و دسیسه‌سماط ارمنی و با کینه افشین ، این قهرمان آزادی اسیر گشته و به خلیفة عباسی تحویل داده میشود . خلیفه ابتدا پیشنهاد سرداری در لشکر خود را به بابک میدهد ولی بابک مرگ را قبول میکند و هرگز زیر بار ننگ نمیرود . خلیفه برای اینکه خود را حق نشان دهد در دربار خود خطاب به بابک چنین میگوید : ?شنیده‌ام که تو حرامهای خدا را حلال کرده‌ای و بر آن بادهای که سرزمین خلافت را غصب کنی؟! ? بابک در جواب به خلیفة عباسی چنین میگوید : ? هر کس را مادرش هر جا به دنیا آورد مال اوست . سرزمین اوست . وطن اوست . غاصب کسی است که فرسخها را زیر پا گذارد و با قشون و سلاح بر سر مردم بی‌دفاع یورش آورده و دسترنج مردم زحمتکش را غارت کند و زندگی را در کامشان تلخ سازد. غاصب کسانی هستند که اندیشمندان ملتها را میریابند ، غاصب کسانی هستند که بر کشتگاه مردم اسب میتازانند . مردم را اسیر میگیرند ، مردان را چون حیوان به

بیگاری و میدارند ، زنان شوهردار را میفروشند ، دختران را بیعصمت میکنند، در حرمسرای خلیفه زنان و دختران و رامشگر و رقاصه وجود دارد . حرمسرای این مردان که در اینجا ؟ جمعند ، موج میزند از دختران و زنانی که روزی برای خود زندگی آزادی داشتهاند

بعد از کشتن بابک نوبت به افشین مزدور میرسد. آخرین جمله معتصم که آخرش نیز خورده شد ، آتش درون افشین انداخت . معتصم سخنانی را که از روی مصلحت فروخورده بود مروری کرد ؟ آن افشین خائن را هم که در آرزوی تجزیه قلمرو خلافت من باشد ، خود به سزایش خواهم رساند ، که هنوز خواب شاهنشاهی ساسانی را میبیند ، پدران من این خلافت را آسان بدست نیاوردهاند که پسرانشان آسان از دست بدهند . برای حفظ هر ولایتی اگر لازم آید ، جویهای خون به راه میاندازم و با شمشیر دمشق، سرها از تن مخالفان جدا میکنم ! آتش و تلاطم افشین بعد از نگاه شبهه آمیز و کنایهبار ، تصور ناپذیر بود . هرچه تغلا میکرد که گردنش را از کنده دژخیم خلیفه دور گرداند ، نمیتوانست ؟ کاشکی شرط بابک را میپذیرفتم ، حیف از او ، بزرگا مرد ! استوار و پرصلابت همچون صخره‌های بزد و سرافراز مانند کوه‌های سر به فلک کشیده آذربایجان!؟ ای سراب آرزوها تف بر شما ! ای رقیبان، نفرین بر شما ، نفرین بر شما ، ای رقیبان ! نفرین بر من ، نفرین بر افشین ?? وای که در دریای خونی که خود ریختهام غرق خواهم شد ؟ وای بر من ! فریاد ؟. از این پیروزی بیشکوه ، فریاد از این شکست آرزو سوز

دکتر علی شریعتی مینویسد : «ابومسلم و بعد از او خونخواهان او باشعار اسلام منهای عرب قیام کردند و توده برای رسیدن به آن دو هدف دنبال اینها راه افتادند اما نتیجه چه شد ، سازش این قهرمانان (طاهریان ، سامانیان ، آل زیار ، مردآویج ، وشمگیران ، افشین ، مازیار ، اسپهبدان طبرستان و غیره) با خلافت . توده ناگهان چشم باز کرد و دید که این قهرمانان همان حکام محلی پیش از اسلام بودند که اسلام قدرت را از خانواده‌شان باز گرفته بود و قیامشان نه برای مردم و نه برای ملیت بلکه برای بدست آوردن حکومت محلی و ملی بود و این قهرمانان ملی ، فرزندان نامشروع این دو اشرافیت ، اشراف عرب و ایرانی بودند و از این قهرمانان ملی فقط بابک راست میگفت که دیدیم همین قهرمانان ملی یعنی اشراف قدیمی ایرانی او را گرفتند و در پای خلیفه ذبحش کردند ؟.

بدین ترتیب پیشگوئی در مورد ترکان صورت گرفته است که به احتمال قوی هم مربوط به قیام بابک و ترکان آذربایجان و دیلمیان و هم آخر زمان را شامل میشود بدین صورت که در کتاب نشانهای ظهور او اثر حاج شیخ محمد خادمی شیرازی و غیبت نعمانی ابن زینب چنین آورده میشود : در حدیث لوح حضرت زهراي مرضیه سلامالله علیها پس از بیان ویژگیهای ائمه معصومین (ع) نوبت به حضرت بقیهالله (ع) میرسد . خداوند میفرماید : بعد از امام حسن عسکری (ع) دین خود را بوسیله فرزندان که رحمت واسعه برای جهانیان است کامل میگردانم . نشانهای غیبت حضرتش این است : اولیا و بندگان صالح من به خاطر ستمگران در زمان غیبت او در ذلت بسر میبرند و سرهای بریده آنها را بعنوان تحفه برای یکدیگر میفرستند . چنانچه سرهای ترك و دیلم را پیشکش یکدیگر میکردند. بندگان و

اولیای مرا میکشند و مرعوب دشمنان باشند. اینها در حقیقت، دوستان منند و بوسیله آنها انواع بلاها و فتنه‌های کور و تاریک را از مردم دفع میکنم و زلزله‌ها را به برکت وجود آنها برمی دارم. بر آنها بار درودها و رحمت پروردگارشان و آنها هستند هدایت یافتگان

و روایت فوق و کلمات ترك و دیلم و پیشکش سرهای آنها با قیام و مظلومانه به شهادت رسیدن بابک مطابقت مینماید. بنابر این طبق گفته‌های بالا بابک (حسن) را میتوان قهرمان آزادی به حساب آورد و مکان قیامش یعنی (بابک قالاسی) را به عنوان مکانی برای اعتراض حقوق از دست رفته ترکان آذربایجان قبول کرد و به حساب آورد و فیلمی که در جمهوری آذربایجان در مورد قیام بابک ساخته شده است نمیتواند هویت بابک را به طور کامل آشکار سازد و مقام بابک بالاتر از قضاوتها و برداشتهای ما میباشد و ما نباید طبق قضاوت‌های دیگران و بخاطر پاره‌های مسائل سیاسی جهد در تخریب بهترین شخصیت تاریخی خودمان باشیم و آنهایی که دانسته و ندانسته تهمتهایی به قهرمان ملی ترکان آذربایجان و کل ایران زده‌اند جزای آنها در پیشگاه احکمالحاکمین محفوظ خواهد بود و از آن هیچ خلاصی نخواهند داشت

نهضت خرمدینی

در میان جنبش‌های اجتماعی ایران، نهضت خرمدینان که پس از جاودان بن شهرک خرمی، بابک رهبر نامدار آن به شمار می آید یکی از قهرمانانه ترین و در عین حال معروض تحریف قرار گرفته ترین آنهاست. برای ما دشوار است که از اسناد موجود، رفتار این مردم را که سال‌ها در برابر حکومت عرب ایستادگی کرده اند و دست از عقاید خود نکشیدند و جان خود را در راه اهداف خود فدا کردند درست بفهمیم⁽¹⁾. واقعیت این که اگر از چند تحقیق از معاصرین خود بگذریم⁽²⁾ تمامی منابع فارسی و عربی قدما در باره‌ی این نهضت و رهبر آن بنحو مشمزنکننده ای آلوده به اغراض و گمراهی‌ها و دروغ زنی‌های فراوان است و به همین دلیل هر کوششی در تبیین ماهیت، اهداف و عملکرد آن با دشواری‌های فراوانی مواجه است. من کوشیده‌ام که از فحوای همین منابع و قرائن تاریخی، روایتی دیگر از این نهضت مردمی و قیام ضدستم به عمل آورم.

نهضت بابکی به طور اعم به نهضت خرمدینی شهره است، به خصوص از دو لحاظ از همه‌ی جنبش‌های فکری و سیاسی و اجتماعی پیشین و ما بعد خود متفاوت است. نخستین از این دو لحاظ، به مشخصه‌ی سازمانی و دومین آن به اهدافی مربوط می‌شود که این جنبش در پی متحقق ساختن آنها بود. ویژگی و استواری سازمانی این نهضت را قبل از هر چیز می‌توان در کامیابی‌ها و سرعت انتشار و حفظ پیروان، در مواجهه با دشمن تا دندان مسلح به مدت بیست و سه سال 200-223 باز یافت. جز این، گرایش بی‌سابقه‌ی توده‌های وسیعی از مردم نسبت به آن و مشارکت فعال بخش‌های وسیعی از مردم از ملیت‌های همجوار ایران، نظیر کردها، ارمنیان ساکن در مرزهای بیزانس و کسانی از مناطق سفلی قفقاز در کنار این نهضت، بنحو روشنی از بنای تنومند تشکیلاتی نهضت خرمدینی و هم چنین از ساختار سلسله‌مراتبی محکم و علایق مشترک اعضا آن پرده بر می‌گیرد. چنانچه به اخبار مورخین مسلمان اعتماد کنیم، سامان بخشی تدارکاتی و معیشتی نیروی سوار مسلحی که به روایتی از بیست هزار⁽³⁾ و به روایتی دیگر از سیصد هزار تن فراهم آمده بود مستلزم وجود سازمان و تشکیلات پیچیده‌ای بوده است که علاوه بر حفظ پیوندها و علایق و اصول آرمانی در اعضا توانسته باشد

مسائل معیشتی و فرماندهی را بنحو مطلوب و به موقع حل و فصل کند. بابک و پیروانش به مدت بیست و سه سال نبردی استوار و خونین را علیه خلافت عربی بغداد سازمان دادند و از معتقدات خود به دفاع برخاستند.

اگرچه فرجام کار این نهضت به دلیل خیانت ایرانی جاه طلب و خود فروخته ای دیگر چون افشین، شکستی خونین بود، مع الوصف ضربات آن بر بدنه ی خلافت عربی تا بدان حد سنگین بود که توانست به دفعات و به طور کلی برای جهازات مادی و قدرت معنوی و تبلیغی دشمن ویرانگر باشد. چنین ادعایی یا این گواهی مورخین تأیید می شود که مبانی سقوط امپراطوری عباسیان در روزهای پایانی خلافت معتصم و در نهایت زیر تأثیر صدمات مرگباری که نهضت بابکی بر آن امپراطوری وارد آورده بود فراهم آمده بود. چنین صدماتی اگر چه عملاً برای جنبش بابکی پیروزی عاجلی ببار نیاورد، اما ملاً به جدایی خراسان و بعضی از بلاد دیگر از قلمرو خلافت بغداد منتهی گردید و به سلطه ی طاهریان انجامید.

نهضت بابک نتیجه ی عوامل سیاسی و اجتماعی ای بود که در پایان قرن دوم و آغاز قرن سوم هجری در امپراطوری عباسیان، به خصوص در آذربایجان بروز و ظهور یافت. بنحو وسیعی در میان اقوامی چون ایرانیان، ترک ها و گروه های غیرمسلمانی چون قبطیان، سریانیان و ارمنی ها و حتی اعراب عمقی چشمگیر یافته بود.

مدارک فراوانی وجود دارد که به ما امکان می دهد تا بر این باور تاکید کنیم که بابک و یارانش در نهایت به برافکندن خلافت عباسی بطور جدی می اندیشیده اند و برای این منظور همه گاه در انتظار فرصتی برای تهاجم نهایی بوده اند. روابط پنهانی بابک و نمایندگان او با تنوفیلوس امپراطور بیزانس و قرارهای اینک افشا شده ی آنان برای يك تهاجم مشترك و همزمان، به روشنی از این واقعیت حکایت می کند که چگونه بابک فراتر برقرارسازی حکومتی با مبانی اجتماعی عادلانه و برابری طلبانه در ایران، به برانداختن کل امپراطوری عباسی می اندیشیده است و با چنین قصدی نه فقط در حوزه ی حکومت مسلمانی، بلکه خارج از قلمرو اسلام نیز برای پیکار با خلیفه کوشش می کرده است.

اگر چه هیچ مدرکی دایر بر ملاقات مستقیم بابک با تنوفیلوس وجود ندارد، اما به قرآن و اخباری می توان اشاره کرد که موید این نکته است که بابک، پس از تصمیم به تهاجم علیه خلافت بغداد، فرستاده ای را برای ملاقات با امپراطور بیزانس گسیل داشته است و از او خواسته است که یا او را در این اقدام یاری کند و یا خود مستقیماً در نبرد مشارکت کند. اقدام امپراطور بیزانس در یاری دادن به بابک، هر چند در زمانی انجام گرفت که ستاره ی اقبال بابک و یارانش رو به افول بود، مع الوصف به روشنی از ادعای ما دایر بر قرار و مدارهای آنان حکایت می کند. در این یاری نابهنگام، امپراطور بیزانس ضمن انجام حرکتی نظامی در مرزهای امپراطوری اسلامی، کوشید تا بخش اعظمی از نیروهای نظامی خلیفه را که در آذربایجان مستقر بودند منحرف و دچار آشفتگی سازد. علاوه بر این شواهد، بدانگونه که گزینوس و ابوالفرج بن العربی تصریح می کنند، بخش بزرگی از نیروهای بابک که در سال 200 به تهاجمی سنگین دست یازیدند از سوی سرداری ایرانی بیزانسی بنام تنوفیس فرماندهی می شده است. گریز بخش مهمی از نیروهای بابک پس از شکست نهضت به مرزهای بیزانس و استقبال و حمایت از آنان، قرینه ی دیگری از دوستی و اتحاد جنگی بابک با امپراطوری بیزانس می تواند تلقی شود.

تأکید بر این موارد تأیید این نکته نیست که بابک در نبردی که علیه ستم عباسیان و فساد خلافت اسلامی آغاز کرده بود قیام خویش را به این اتحاد و دوستی محدود ساخته بود. او بنحوی وسیعی کوشید تا همسایگان خویش، بویژه کردها و ارمنه را به سوی نهضت و اهداف آن جلب کند و یا آنان در جهت اعمال بی طرفی پیمان

بگیرد. اگر چه او در جلب کامل این اقوام با موفقیت مواجه نشد و برای مثال ارمنیان صلاح را در این دیدند که به منظور رفاه و امنیت ملی خویش بی طرفی پیشه کنند، مع الوصف گروهی از آنان در منطقه‌ی سایوانیه که در بخش شمالی رود ارس قرار داشت به او پیوستند و بخش نیرومندی از بدنه‌ی نظامی نیروهای او را سازمان دادند. این پیوستگی با ازدواج بابک با دختر واساک شاهزاده‌ی ارمنی استحکام بیشتری یافت. در مقابل سیاست بی طرفانه‌ی او که ارمنیان در قبال بابک اتخاذ کردند، بدانگونه که از اظهارات مورخین در باب پاسخ رهبران و روسای ماراتی اقوام کرد همدان و کرمانشاه و دیگر مناطق به دعوت بابک بر می آید. مشارکت آنان در نبرد جدی بوده است. یعقوبی در توصیف از این مناطق می نویسد «محمد بن البیعث از او پیروی کرد و شاهزادگان کرد و ماراتی در خدمت او قرار گرفتند.»⁽⁶⁾ بغدادی تصریح می کند که مردم کوهستان به دین او بر آمدند.⁽⁷⁾ همه‌ی این موارد موید این امر است که استقبال از اصول اعتقادی نهضت توسط توده‌های ناراضی ایران چشم گیر و وسیع بوده است. علاوه بر آنچه گفتم، اخبار متعددی وجود دارد که حکایت از این واقعیت می کند که باطنیان یا اسمعیلیان و بسیاری از اقوام غیر عرب و کرد نیز در جانب بابک قرار داشتند. این گروه‌ها، توان نظامی و جنگی او را با پول، راهنمایی‌های تدبیری و نفرات حمایت و پشتیبانی می کردند. بغدادی به خصوص بر این نکته تاکید می کند و می نویسد «بابک خرمی در ناحیت به دین سرکشی می کرد و مردم کوهستان از خرمیان و مزدکیان با باطنیان دست یکی کرده بودند و بر بابک از مردم بدین و دیلم تا به سیصد هزار مردم فراهم آمده بودند.»⁽⁸⁾ نظام الملك نیز در «سیاست نامه» این نکته را تصریح می کند و می نویسد «در ایام خلیفه‌ی مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علمان خوانند با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند ابومسلم زنده است، ما ملک بستانیم و بدو باز دهیم و پسر او ابن ابومسلم را مقدم خویش کردند و تا به ری بیآمدند.»⁽⁹⁾ چنان که مبانی مزدکی معتقدات بابک و نهضت او را چون اصلی معتبر تلقی کنیم در این صورت، اخبار مربوط به تعدد نیروهایی که به قیام او پیوستند، گسترده تر و متنوع تر به نظر می رسد. مسعودی ضمن تصریح این مبنا و ریشه‌ی اعتقادی می نویسد بابک خرم دین از معتقدان ظهور ابومسلم بود و خیلی پیش از او هم حتی پس از قتل ابومسلم، غالب خرمیان که در خراسان، ری، اراک، اصفهان و آذربایجان و کرج ابودلف و برج، صیروان، صیمره، ماسبندان که در روستاها و مزارع اقامت دارند منتظر ظهوری هستند... اینان در خراسان و دیگر جاها به باطنیه شهرت دارند⁽¹⁰⁾. و ابن خرم آنان را و قرمطیان و اسمعیلیان را بر این مزدک می داند⁽¹¹⁾.

توضیح سید مرتضی داعی حسنی رازی صاحب «تبصره العوام» در این باره گویاتر است. او مدعی است که «این قوم را در هر موضعی به لقبی خوانند، در بلاد اصفهان و نواحی آن خرمیه و در قزوین و ری مزدکی و سنبادی و در ماهین محمره و در آذربایجان قولیه و در ماوراء النهر مغان⁽¹²⁾» و همو در ذکر احوال اسمعیلیان می نویسد «و ایشان را باطنیه خوانند و قرامطه و خرمیه و سبغیه و بابکیه و محمره⁽¹³⁾» اگر به تصریح موکد مورخین مسلمان دایر بر مزدکی یا بابکی بودن اسمعیلیان یا باطنیان نتوان اعتماد کرد ولی از این واقعیت نمی توان در گذشت که عده‌ای از پیروان این دو نهضت به جمعیت‌های سری اسمعیلیه و سایر دسته‌های شیعیان پیوستند و افکار و عقاید اساسی خویش را با خود در این مذاهب وارد ساختند. مثلاً عقیده آنان به این که نیروی نبوت فیضی است الهی که دانمأ از شخصی به شخص دیگر انتقال می یابد، بدون تردید در مورد مسئله امامت از نظر شیعیان بی اثر نمانده است⁽¹⁴⁾. بنابراین علل متعدد و ریشه داری را می توان بر شمرد که می توانسته بر پای گیری و بروز آن قیام بیانجامد. از میان این عوامل تعیین کننده به مواردی از آنها از باب نمونه می توان اشاره کرد.

سال‌های آغاز نهضت بابک با بحران جدی ارتش خلیفه مقارن بود. طغیان‌های کوچک و بزرگی که در بخش‌های

مختلف امپراطوری بوقوع می پیوست، نیروهای نظامی خلافت را بخود مشغول می داشت و امکان تدارك سياستى متمرکز برای رویارویی با آن حوادث را منتفی می ساخت. قیام های خونین سنباد به خوانخواهی ابومسلم، نهضت استادسیس، خروج هاشم بن حکیم یا حکیم بن عطار یا المقتع پیامبر نقاب دار را که تمامی عراق و مصر و عربستان را در آتش قیام خود می سوزاند، می توان از نمونه های این طغیان ها شمرد. نقش این قیام ها در تدارك زمینه های اجتماعى قیام بابك بسیار اساسی بود و زمانی که آنها را در محدوده ی مکانی آنها مورد بررسی قرار دهیم بخش وسیعی از خاک ایران، از قوس و دماوند تا نواحی سند، بخارا، خراسان و ماوراءالنهر و آذربایجان و طبرستان را فرا می گرفت و از لحاظ ترکیب قومی و عقیدتی طیف وسیعی از موالی ایرانی و عرب و مجوسان و مسیحیان و خرمدینان و مزدکیان و شیعیان و خوارج را شامل می گردید.

تقارن این اوضاع با حمله ی ارتش بیزانس به مرزهای امپراطوری اسلامی و مستقر شدن آن در پاره ای از متصرفات اعراب و به خصوص در ارمنستان و بروز قیام های نظیر قیام حاتم بن هرثمه والی ارمنستان شرایط را بنحو چشم گیری به نفع نیروهای بابك تغییر داد.

به اقتضای آمادگی چنان شرایطی بود که تمامی اقوام مغلوب و بویژه طبقات ستم کشیده ی جامعه از دعوت بابك استقبال به عمل آوردند و با رضایت به او پیوستند و با امید به پیروزی و تحقق نویدهایی که جنبش ارائه می داد زیر درفش «سرخ» او گرد آمدند⁽¹⁶⁾. بغدادی در ذکر نفرات تحت فرمان بابك می نویسد «تعداد خرمیانی که در آذربایجان و دیلم به سپاه بابك پیوستند سیصد هزار تن بودند⁽¹⁷⁾ و طبری می نویسد گروه وسیعی از مردم جبال، از همدان، اصفهان، ماسندان و مهرگان ... به آیین خرمی پیوستند. آنان به هم آمده در همدان استقرار یافتند⁽¹⁸⁾.

منابع دیگر تاکید می کنند که تعداد پیروان او در ایالات جنوبی ایران و در عراق اندك نبود و گسترش نهضت در آن مناطق بویژه در میان روستا بیان بنحو روز افرونی عملی می گردیده است. با توجه به چنین گسترشی، اینك طبیعی است که از دلایلی جويا شویم که این طبقات را به اقبال از دعوت بابك واداشت. چنین پرسشی را می توان براساس اخباری که مورخین مسلمان در باره ی نهضت و اعتقادات بابك فراهم آورده اند بنحو مطلوبی پاسخ داد. در آن دوران با دیگرگونی در وجوه تعلقات طبقاتی، طبقه ای کاملاً منسجم به وجود آمد که اعضای آن فقط بین خود ازدواج می کردند و روستاییان و طبقات پایین جامعه را پست می شمردند و اخذ خراج بر عهده آنان بود. در بخش میانی ایران و در غرب بیشتر در شهرها نوعی محفل برگزیدگان ایجاد شد که غالباً از قاضی، رئیس، خطیب، سادات علوی، سالار علوی و سالار مجاهدان تشکیل شده بود. اینان از امتیازات وسیعی برخوردار بودند و دژها و قصرهای باشکوهی در اختیار خود داشتند. در کنار این طبقات و قشرها، قشر وسیعی از صنعتگران و روزمزدان و نیز بردگان وجود داشت که از لحاظ اجتماعى و اقتصادى زندگی آنان به طبقات ممتاز وابسته بود. اما توده ی عظیم ساکنان ایران را کشاورزان تشکیل می دادند و آنان طبقه ای بودند که بار اصلی مالیات را بردوش داشتند و از هر دو سوی عوامل حکومت و اشراف و طبقات ممتاز مورد بهره کشی و ستم قرار می گرفتند. بطوری که اشیولر بدرستی بیان می کند، سرانجام این امور به حرکت های بزرگ مذهبی- اجتماعى قرن دوم و سوم هجرى منجر شد که در جنبش بابك به اوج خود رسید⁽¹⁹⁾. جز آنچه که گفتیم، از جمله عوامل دیگری که توده های وسیعی از مردم از ملل و نحل گوناگون را به گرد جنبش بابك فراهم آورد، شیوه ی رفتار او و پیروانش با مردم از دوست و دشمن بود. پاره ای از مورخین مسلمان که از هیچ بغض و کینه ای نسبت به او دریغ نکرده اند، اما از ذکر این حقیقت در نگذشته اند. بابك با زندانیان خویش، به خصوص با زندانیان و اسرای نظامی بنحو محبت آمیز و مدارا رفتار می کرده است. چنین رفتاری تا بدان حد بود که آنان پس از آزادی، دیگر بار به نیروهای مخالف او نمی پیوستند. همین مورخین، در این باره نیز تأکید می کنند که بابك و پیروانش نسبت

به زنان و کودکانی که به اسارت او در می آمدند کمال انصاف و جوانمردی را مبذول می داشتند. طبری ضمن ذکر حوادث مربوط به دستگیری بابک توسط افشین می نویسد: «بابک را پیاده کردند که با جبه و عمامه و پاپوش، میان دو صف به راه افتاد... افشین گفت او را به اردوگاه ببرند که وی را سواره بردند و چون زنان و کودکانی که در جایگاه بودند او را بدیدند به چهره های خویش زدند و بانگ زدند و گریستند چندان که صداهایشان بلند شد. افشین به آنها گفت: شما دیروز می گفتید: اسیرمان کرد، اما امروز بر او می گزید، لعنت خدای بر شما باد. گفتند: با ما نیکی می کرد.⁽²⁰⁾» در باب تساهل و رفتار بردبارانه ی بابک و پیروانش با قاتلین به مذاهب و معتقدات مختلف و به خصوص با مسلمانان، در خلال اظهارات کینه توزانه ی مورخین و نویسندگان مسلمان، اخبار کافی باقی مانده است. بغدادی، یکی از دشمنان آشتی ناپذیر بابک در این باره می نویسد: «بابکیه... در کوهستان مسجدهایی برای مسلمانان ساخته اند و مسلمانان در آنها اذان می گویند و فرزندانشان را قرآن می آموزند و نماز پنهان بگذارند⁽²¹⁾» از مطاوی تمامی اخبار مربوط به قیام بابک این حقیقت بر می آید که مخالفت با دین یا مذهب مردم، هدف و انگیزه ی آن قیام نبود، بلکه ستیزه با نظم ناموزون اجتماعی و فساد و ستم رژیم که ضمن آن طبقات ستم کش از همه ی ملل و اقوام به اسارت در آمده بودند غایت قصوای جنبش بابک بود. به زبانی دیگر نهضت خرمدینی متوجه انهدام نظامی بود که پایه های آن بر ستمگری اشراف و صاحبان املاک و اقطاع استوار بود. نیروهای نهضت بر آن بودند تا آن نظام را با نظم جدیدی فارغ از ستم طبقاتی و جامعه ای فاقد طبقات غنی و فقیر، بنده و خدایگان و نظامی مبتنی بر عدالت، برادری و برابری جانشین سازند. در آثار نویسندگان و مورخین ایرانی و عرب خبر دندان گیری از برنامه های اجتماعی بابک نمی توان یافت. اطلاعات اندکی که از این نویسندگان می توان در این باب اخذ کرد، بدلیل آمیختگی آنها با داوری های بغض آلود و نسبت های نادرست که عموماً از ناحیه ی اولیاء دین و صاحبان قدرت القا می شده است، چنان نیست که بتوان براساس آنها دقایق رضایت بخشی از مجموعه اهداف جنبش ارانه کرد. با همه ی این احوال، از همین اندک مایه اطلاعات می توان چهارچوبی از آنچه مبین اهداف کلی نهضت بوده است ترسیم کرد. بر مبنای همین اطلاعات به خوبی می توان بر سر اثبات این حقیقت پیش گفته کوشید که سمت و سوی اصلی قیام بابک بر دو هدف اساسی توجه داشته است:

بازگیری مناطق زراعی وسیع از غاصبین آنها و توزیع آن اراضی بین دهقانی که به قصد بهبود حیات - 1- اجتماعی به آنها نیازمندند.

آزاد ساختن زنان، یا دست کم رهایی آنان از اسارت اخلاقی و تضيیقات اجتماعی و حقوقی و اعطای آزادی - 2- های عمده و برابر با مردان به آنان. پطروشفسکی بنحو صریحی بر این دو عنصر آرمانی خرمدینان تاکید می کند و می نویسد «خرمدینان مانند اسلاف عقیدتی خویش یعنی مزدکیان به خاطر استقرار مساوات اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال اراضی به جماعت های آزاد روستایی می کوشیدند.⁽²³⁾» از این تصریح به خوبی می توان دریافت که نهضت خرمدینان از روحیه ای سوسیالیستی سرشار بوده است. ضمن بررسی مستند این اهداف می توان دریافت که آنچه را که جنبش بابک و نهضت خرمدینی بطور کلی تعقیب می کرد بر مبنای الگوی برنامه ای تدارک شده بود که شالوده ی برنامه ی اجتماعی نهضت مزدک در دوران ساسانی را تدارک می دید. در این اشتراک کلی نه تنها بابک، بلکه تمامی جنبش های باطنی درون اسلام و غلات شیعه نیز سهیم بودند. این واقعیت در باره ی دیگر سوسیالیست مسلکان ایرانی نظیر مازیار و جاویدان بن سهل که بابک جانشین او بود نیز صادق است. این امر در عین حال موید واقعیت دیگری نیز هست و آن اینکه آراء مزدک با مرگ او و قتل عام هزاران تن از پیروان او که با دسیسه موبدان و اشراف ساسانی عملی گردید نابود نشد، بلکه در قلب هزاران تن

از پیروان او که از مرگ نجات یافته بودند زنده ماند و بدان گونه که یاقوت توضیح می دهد، آن را همراه با زندگی خویش در پناه گاه های کوهستانی آذربایجان زنده نگاه داشتند⁽²³⁾. میراثی که بدینگونه دوام آورد و با همت جاویدان بن سهل و با نام خرمدینی که از نام خرمه همسر مزدک گرفته شده بود⁽²⁴⁾ رونق گرفت، پس از مرگ جاویدان، با توان فکری و قابلیت سازماندهی بابک حیاتی تازه یافت. آنچه که پس از مرگ جاویدان نصیب جنبش گردید و به مدت 20 سال آن را به صورت محبوب ترین نهضت توده ای و بابک را به صورت مظهر رهایی و مهیب ترین خصم خلافت اسلامی در آورد نشان داد که بابک از محبوبیت فراوانی در میان خرمدینان برخوردار بوده است. مراسم بیعت خرمدینان با بابک... به ابتکار همسر او بدانگونه که این ندیم گزارش می کند، علاوه بر آن که نشان دهنده مقام والای زنان در آیین خرمدینی است، بیانگر اصلاحات معقولی نیز هست که در امور زناشویی و اخلاق در آن جامعه به عمل آمده بوده است⁽²⁵⁾. علاوه بر همه ی عواملی که به اجمال به آنها اشاره کردم، پرسش عمده ی دیگری را باید پاسخ داد و آن اینکه چه عواملی به ایجاد تفکر اشتراکی در آن بخش از جهان کمک کرد و آن را برای نسل های متعدد پایدار نگاه داشت. بدون شك برای این پرسش پاسخ های مستدل فراوانی وجود دارد. اما شرایط مشخص اجتماعی یا بطور دقیق تر شرایط اقتصادی که برای قرن ها در منطقه حاکم بود و موجبات ضروری خواست های سوسیالیستی را فراهم می آورد از اهم عوامل می تواند تلقی شود. همانگونه که پیشتر به اشاره گفتم، مهمترین جنبه ی آن اوضاع بیاور من وضعیتی بود که دهقانان و روستایان ایران گرفتار آن بودند، وضعیتی که الزاماً آن گروه عظیم انسانی را در چنبر اسارت مالکین و اشراف فنودال قرار داده بود.

آنچه را که ما از سیستم ارضی در آذربایجان و بطور کلی ایران می دانیم، امکان می دهد تا معتقد شدیم که اکثر اراضی این کشور مشخصاً در مالکیت معدودی از وابستگان طبقه اشراف قرار داشته است. این کسان از طریق کار دهقانان، بینوایان و اسرای جنگی از اراضی خود بهره می گرفتند و بدانگونه که کریستنسن توضیح می دهد، از پس دیوارهای بلند... خود که در سراسر ایران پراکنده بود بر کار این ستم کشان نظارت می کردند و بر آنان فرمان می راندند. دهقانان در زمین های کشاورزی اربابان خود به مثابه بردگان کار می کردند، آنان در دوران ساسانی به معنای واقعی کلام برده تلقی می شدند و در چنان شرایطی نه تنها واجد هیچ چیز نبودند، بلکه حتی بدون اجازه ی اربابان خود قادر به ازدواج نبودند. کسی نمی توانست به حرفه ای مشغول شود مگر آن که از جانب خدا، یعنی که مویدان دین گذار برای آنان آفریده شده بود. هیچ کار دیوانی به مردم پست سپرده نمی شد. رعایا مادام العمر مجبور بودند در زمینی که در آن به کار گرفته شده بودند بیگاری انجام دهند و به هیچ وجه مزد و پاداشی به آنان نمی دادند. بنا به نقل آمانیوس اشراف خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می دانستند⁽²⁶⁾.

تصرف ایران توسط اعراب نه تنها تغییر مطلوبی در شرایط زندگی مردم و ستم کشان بوجود نیآورد، بلکه اوضاع را وخیم تر نیز ساخت. دهقانان در همان موقعیتی باقی ماندند که در روزگار ساسانی از آن برخوردار بودند. مقامات عرب جز اخذ مالیات هیچ اقدام رفاهی برای دهقانان به عمل نمی آوردند. همین سبب گردید تا برای اداره سازمان دیوانی کشور به منظور هر چه منظم تر و کارآمد کردن رویه ی گردآوری خراج و مالیات خانواده های حاکمه ی پیشین را در رأس دستگاه قدیمی دیوانی ابقاء کنند. چنان که می دانیم آذربایجان و سرزمین های پیرامون آن از جمله ایالاتی بودند که بیش از هر ایالت دیگر ایران مظهر سیستم حاکمه ی ساسانی مبتنی بر جدایی اقوام و طوایف و به خصوص اختلاف طبقاتی بود. یعقوبی که خود از این ایالت دیدن کرده است بهتر از هر مورخ مسلمان دیگر این شکاف طبقاتی و قشربندی اجتماعی را توصیف می کند و به خصوص از وضع وخیم

روستاییان یاد می‌کند. طبیعی است که چنین شرایطی آنان را وادار می‌داشت تا گاه‌گاه علیه اربابان خود به شورش اقدام کنند، به صورت گروه‌هایی مجتمع شوند و مهمتر از آن به قتل و غارت دست بیازند. لازم به یادآوری است که وضع دهقانان آزاد نیز بهتر از این نبود و این امر به خصوص به هنگام جمع‌آوری خراج و مالیات وجهه‌ی خشونت‌بارتری می‌یافت. صاحب «معجم البلدان» توجه می‌دهد که حجاج بن یوسف به عنوان عامل عبدالملک در شرق امپراطوری، از دو ایالت فارس و اهواز تنها هیجده میلیون دینار مالیات اخذ می‌کرد و پس از چهل یا پنجاه سال بعد این رقم به سی و دو میلیون افزایش یافت. شایان توجه است که فضل بن مردان عامل خراج متوکل یعنی بیست یا سی سال پیش از ظهور بابک، بیش از سی و پنج میلیون دینار خراج و مالیات به خزینه‌ی خلیفه می‌فرستاد. این امر موید این واقعیت است که مالیات مأخذ از این دو ایالت ظرف یک قرن به دو برابر افزایش یافته بود و حال آنکه مقدار زمین‌های کشاورزی تغییری نکرده بود. این که چنین مبلغ عظیمی از چه کسانی و برای چه کسی اخذ می‌شد، من پاسخ آن را به اندیشه‌های روشن وادار می‌گذارم ولی در ارانه این حکم درنگ نمی‌کنم که چنین شرایطی دلایل عقلی جنبش اشتراکی‌ای می‌بود که در آذربایجان و اساساً در ایران پا می‌گرفت و باز وجود این عوامل بود که مزدکیان و پس از آن گاه نهضت خرم‌دینی را به ملی کردن اراضی و واگذار کردن آن در اختیار صاحبان اصلی آنها یعنی دهقانان واداشت. رهبران این دو نهضت به خوبی دریافته بودند که در آزادی زمین، آزادی خود دهقانان نهفته است و تنها از این طریق بود که آنها می‌توانستند بهره‌کشی از کار خود را محدود سازند.

این امر نخستین هدف در برنامه‌ی نهضت بابک بود. و اما دومین هدف او آزاد ساختن زنان ایرانی بود و این در حقیقت چیزی جز نتیجه‌ی تحقق هدف نخستین نبود. گنجاندن این هدف در فهرست اهداف اساسی بابک، به این دلیل ابطال‌ناپذیر بود که از روزگار زرتشت تا ایام عباسیان که نهضت خرم‌دینی بابک ظهور یافت کمترین تغییری در شرایط زندگی اجتماعی، حقوقی و مدنی زنان بوقوع نپیوسته بود و در عمل بسیاری از سنت‌های مذموم ساسانی به عصر اسلامی انتقال یافته بود. کلیما در اثر درخشان خود در باره‌ی مزدک بنحو روشنی از موقعیت رقت‌بار زنان در عهد ساسانی یاد می‌کند. بنابه گزارش او تعدد زوجات شرعاً و عرفاً مجاز بود، تعداد زنانی که یک مرد می‌توانست اختیار کند حد و مرزی نداشت، طبقات مستمند توده‌ی مردم بناچار به یک زن اکتفا می‌کردند. شوهر می‌توانست زن خود را حتی بدون موافقت او به مرد دیگری واگذار کند، روی هم رفته زن از لحاظ حقوقی نوعی کالا تلقی می‌شد و از لحاظ شخصیت حقوقی درست در همان طبقه بردگان جا داشت. فقط اعیان و اشراف قادر به نگهداری زنان متعددی در حرمسراها بودند، زن‌ها هم چون کالا مایملک مرد تلقی می‌شدند. زن و برده همچون شینی تلقی می‌شدند که صاحبان آنها می‌توانستند آنها را بفروشند، هلاک سازند یا ناقص‌العضو کنند. تراکم زنان در حرامسراها برای توده‌ی مردم دشواری‌های فراوانی را به بار می‌آورد و اغتشاشات خطرناکی را در میان طبقات پایین اجتماع باعث می‌گردید⁽²⁷⁾. درست است که تمامی منابع اسلامی که بنحوی به دو نهضت بابک و مزدک اشاره کرده‌اند، از این اصل برنامه‌ای، یعنی مقوله‌ی زنان، تعبیر خصمانه و گمراه‌کننده به عمل آورده‌اند. اما چنین تعبیری حتی اگر آنها را به مقاصد بدخواهانه‌ی نویسندگان آن منابع نسبت ندهیم، محققاً از ناتوانی آنها در درک شرایط اجتماعی‌ای که آن برنامه به اقتضای آن ارانه می‌گردید و ناآگاهی مسلم به معنای عمیق آن ناشی بود. بلعمی، بغدادی و شهرستانی که هیچ‌یک شاهد دو نهضت مزدکی و بابکی نبوده‌اند و تنها آنچه را که العبری و سهل بن سنباط از سر کینه آورده‌اند نقل کرده‌اند، از جمله‌ی این مورخین‌اند. لازم به یادآوری است که سهل بن سنباط «بطریق»ی ارمنی بود که به خدمت افشین در آمد و به دستگیری بابک و تحویل او به افشین اقدام کرد.

العبری از خشونت بیشرماتهای سنباط نسبت به خانواده‌ی بابک به خصوص نسبت به مادر و همسر او یاد می‌کند⁽²⁸⁾. مقدسی به این نکته اشاره می‌کند که سهل بن سنباط نصرانی بعد از آن که در برابر بابک با مادر و خواهر و همسر وی مرتکب عمل فحشا شد... بابک را بگرفت و به پیش افشین فرستاد⁽²⁹⁾. به نظر من دلیل دیگری نیز در باره‌ی نسبت های نامطلوب به بابکیه و اصول اعتقادی آن و تندروی ها و افراط در افترا به پیروان آن وجود دارد و آن نظیر هر نهضت سالم انقلابی دیگر، نفوذ عناصر فرصت طلب و دزدان و یاغیان در نهضت اشتراکی بابک بویژه در آذربایجان بود⁽³⁰⁾. به هر حال من در این باره تردید روا نمی‌دارم که بابکیان شب جشنی داشته اند که طی آن در کوهستان گرد می‌آمدند و به نوشیدن شراب و شنیدن موسیقی می‌پرداختند. من هم چنین انکار نمی‌کنم که آنان نوعی زناشویی را که اسلام تحریم کرده بود مجاز می‌شمردند. اما هرگز معتقد نیستم که آنان در این شب به هم آمیزی نامشروع دست می‌زدند و هم چنین هرگز بر این باور نیستم که آنها به اعمال قبیح منع شده مبادرت می‌ورزیدند. زیرا که چنین اعمالی حتی به استناد مورخین مقتدی مسلمان نیز با آنچه که در باره‌ی اصول اخلاقی آنان می‌دانیم مبیانت داشته است. علاوه بر این، چنین اعمالی اساساً با تعالیم دینی آنان که آنها را از زرتشت و مزدک فرا گرفته بودند مغایرت و ناسازگاری داشته است. کریستسن بنحو مشروحی از اصول تنزیهی و زهد بی‌پیرایه‌ی مزدکیان سخن می‌گوید و تصریح می‌کند که نسبت های نادرست مورخین مسلمان به مزدکیان خلاف اصل زهد و ترک است که پایه و اساس عقاید مزدکیان را تشکیل می‌داد⁽³¹⁾.»

هم او در جای دیگری در همین باره می‌نویسد «در کیش مزدک باید از هر چه علاقه روان را به ماده زیاد کند خودداری نمود. باین جهت است که خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیان حرام بود. به علاوه در مورد غذا بعضی قواعد مرتاضی را رعایت می‌نمودند. منع خوردن گوشت حیوانات موجب دیگری نیز داشت و آن کشتن آنهاست، زیرا که ریختن خون عملی است که با مجاهدت برای رهانیدن روان موافقت نمی‌تواند کرد. شهرستانی از زبان مزدک می‌گوید: «باید روان را کشت تا آن را از اختلاط با تاریکی نجات داد» قطعاً مقصود این است که برای رهانیدن روان باید از شهوات و امیال جلوگیری کرد. مزدک می‌گفت که باید از کنیز و جنگ و نزاع خودداری کرد و چون نابرابری میان مردم را موجب این کشمکش ها می‌دانست معتقد بود که باید مساوات برقرار گردد.⁽³²⁾»

آنچه را که بابک به عنوان اصول اعتقادی خویش تبلیغ می‌کرد و بخاطر تحقق آنها به نبردی خونین علیه غاصبین عرب و اشراف ایرانی که به خدمت غاصبین در آمده بودند دست یازید بنحو دقیقی آرمان های اجتماعی مزدک را بازتاب می‌کرد. آرمانی که به اجمال می‌توان آن را چنین صورت بندی کرد. رهبران هر دو نهضت معتقد بودند که نابرابری مردمان علت اصلی کینه و ناسازگاری اجتماعی است لذا بر افکندن کینه و اختلاف طبقاتی جز با از میان برداشتن عدم مساوات امکان پذیر نیست. آنها می‌آموختند که خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است تا افراد بشر به تساوی آن را بین خود تقسیم کنند، بقسمی که کسی بیش از دیگری چیزی نداشته باشد. نابرابری و عدم مساوات در دنیا به جبر و قهر بوجود آمده که هر کس می‌خواسته تمایلات و رغبت های خود را از کیسه‌ی برادر خود اقتاع کند. اما در حقیقت هیچ کس حق داشتن خواسته و مال و زن بیش از سایر همنوعان خود ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد تا بدین وسیله مساوات دوباره در این جهان برقرار گردد. زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرد. این عمل خیری است که خداوند فرموده و نزد او اجر و پاداش عظیم دارد. طبیعی است که چنین معتقداتی پاسداران سنن پوسیده و صاحبان قدرت و ثروت را خوش نیاید و به همین دلیل در پی حمل نسبت هایی برآیند که با روح آرمان های مزدکی و بابکی سخت متعارض باشد. طرفه آن که از زبان مورخینی که از هیچ خصومتی علیه بابک و آیین او دریغ نکرده اند شهادت هایی به عمل آمده است که از يك سو پرده از افتراات آنها بر می‌گیرد و از سوی دیگر گوشه ای از حقیقت را بیان می‌کند. برای نمونه مقدسی

شهادت دهد که « نهاد دین ایشان عقیده به روشنی و تاریکی است و هر که را از ایشان در سرزمینشای ماسبدان و مهرجان فذق دیدیم همگان در نهایت مراعات و پاکیزگی و پاکی بودند و با مردم به مهربانی و نیکی برخورد می کردند و بعضی را دیدیم که در مورد زنان به اباحه معتقد بودند، البته در صورتی که زن خود رضایت داشته باشد⁽³³⁾» همو در باب تساهل و مدارای بابک و پیروان او نسبت به ادیان و مذاهب دیگر می نویسد « معتقدند که تمام پیامبران با همه ی اختلافی که در ادیان و شرایعشان هست، همه یک روان و یک جان را احراز کرده اند. و معتقدند که وحی هیچ گاه بریده نمی شود و هر صاحب دینی در نظر ایشان به حق است و مصیب... و روا نمی دارند که از چنین شخصی بدگویی کنند و بنا پسند بر وی تخطی کنند.⁽³⁴⁾» بنابراین به ضرر قاطع می توان گفت که بابک هرگز به اعمال خلاف اخلاق تشویق نمی کرده است و حکمی علیه آنچه که اخلاقاً منع شده بود صادر نکرده است. جز این، با ابتناء بر مواردی که از گزارش مورخین بر می آید او به تملک مشترک زنان پاور نداشته است. آنچه محقق است اینکه او بیانگر و مبین این نکته بود که زنان از همان حقوقی که مردان برخوردارند، نصیب می برند و محق اند که چون مردان با هر کسی که دوست می دارند عشق بورزند و هیچ قانونی نمی تواند آنها را به دوست داشتن یا تن سپردن به کسی که مورد رضایت شان نیست وادار کند. از همه ی این شهادت ها این واقعیت محرز می گردد که برنامه و اهداف بابک و نهضت اشتراکی اش متضمن هیچ چیز جز اصول اجتماعی ای که متوجه مطالبات عدالت خواهانه بود نبوده است. طبیعی است که نقطه ی عطف چنین برنامه ای حذف و انهدام شرایطی بود که مردم را به طبقات متخاصم تقسیم می کرد. دست یابی به برابری در حقوق و وظایف ناگزیر از تبعات لازم چنین برنامه ای تلقی می شد. در این زمینه به خصوص نهضت خرمدینی از حق مالکیت عمومی مردم، صرف نظر از دین آنها جانبداری می کرد و تنها از این طریق و با از میان بردن مالکیت خصوصی بود که آن نهضت بر خصومت و دشمنی حاکم در میان مردم غالب می آمد و پیوندهای برادری و محبت را مستحکم می ساخت. با مرگ بابک بدنه ی جسمانی قیام او نیز در هم پاشید. اما آرمان ها و اصول اعتقادی او در میان گروه هایی از مردم تا دوران سلجوقیان زنده و فعال ماند. کیساتیه و اسمعیلیان بسیاری از اصول اعتقادی نهضت خرمدینی را اخذ کردند و ضمن تأثیر از عناصر فکری آن نهضت از قوت و ضعف های آن نیز در کار سازماندهی سود بردند.

به روایت بابک روزبه

بابک خرمدین قهرمان آذربایجان

با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی توسط اعراب آنان که از ژرفای بیابانهای عربستان به ایران آمده بودند نظامی را بر پا کردند که ایران را به ما قبل دوران مادها برد. ولی خوشبختانه با پیروزی انقلاب بزرگ شرق به رهبری بزرگ مردی به نام ابومسلم خراسانی نظام شبه برده داری و شبه فئودالی اعراب به یکباره فرو ریخت و دوباره ایرانیان اصیل به حکومت بازگشتند و مملکت را در دست گرفتند و تلاش برای از بین بردن نظام شبه فئودالی و برده گی اعراب را آغاز کردند. پیشگامان این شورش بزرگ برای رسیدن به ایرانیت از جمله میتوان به استادسیس - یوسف برم - سپیدگامگان - سرخ جامگان - حمزه آذرک سیستانی و بابک خرمدین نام برد.

خرمدین در آن زمان به کسانی گفته میشد که دارای دین بهی میبودند که آنرا زرتشتی مینامیدند و پیرو مزدک . در انجمن بابک گریستن معنی نداشت و آنان از آیین زرتشتی و مزدکی پیروی میکردند و گریستن را جزو مکروهات دین میدانستند و شاد زیستن را مستحبات . اما شاد زیستن برای آنان به این معنا بود که تنها زمانی انسان میتواند شاد باشد که در جامعه محرومیت نباشد و مردم در رفاه باشند . آنان از آیین زرتشتی پیروی میکردند و چراگاهها و رودخانه ها و زمینهای کشاورزی را برای مردم رایگان قرار دادند تا اربابان نتواند حقی از کشاورزان ضایع کنند و سپس ازدواج یک مرد با دو زن در یک زمان را منع کردند و مساوات بین زنان و مردان را برقرار کردند . بابک سردار ایران در آغاز قرن دوم و به عبارتی در سال 200 ق جنبش خود را رسماً آغاز کرد . "ابن حزم" مینویسد ایرانیان از نظر وسعت ممالک و فزونی نیرو بر همه ملتها برتری داشتند . مرکز فعالیت بابک در آذربایجان بود . به گزارش "بلادری" در حاکمیت ابن فیس اعراب گروه گروه به آذربایجان خیزش میکردند و اموال و زمینهای آنان را تصرف کردند . طبق تاریخی بخارا از اعراب چنین میگوید : مردی وی را دو دختر بود که "ورقا ابن نصر" هردو دختر را بیرون کشید . مرد گفت : از بین این شهر بزرگ چرا دختران مرا میبری ؟ مرد عرب جواب نداد و اعتنایی نکرد . پدر بجست و کاردی بزد و برشکمش فرو برد . خبر به سران قبیله رسید و تمام مردانی که در آن روستا قادر به جنگ بودند به جهت تنبیه توسط اعراب وحشی کشته شدند . ابومسلم شرق ایران را از اعراب پاکسازی کرده بود و آذربایجان همچنان در قدرت اعراب بود . بنابراین بابک برخاست و به پشتوانه مردم دست به نهضتی زد که در تاریخ همیشه جاوید ماند . نخستین درگیری سپاه مامون با بابک در سال 204 ق گزارش شده است و نتیجه این جنگ پیروزی بابک شد . سال دیگر مجدداً لشگری از اعراب برای مبارزه با بابک عازم آذربایجان شد و در نتیجه سپاه اعراب در سال 206 ق توسط بابک به کلی در هم کوبیده شد . بعد از آن در سالهای 206 تا 212 هر سال سپاه عباسی عازم جنگ با بابک شدند که هر باره شکست خوردند . در سال 209 ق در دو نبرد بزرگ دو تن از فرماندهای برجسته مامون به قتل رسیدند . در سال 212 ق محمد ابن حمید طوسی با سمت والی آذربایجان اعزام شد و سپاه بزرگی در اختیارش گذارند تا به کار بابک خاتمه دهد . محمد بن حمید نزدیک به دو سال با بابک درگیر جنگ بود که در نهایت در ربیع الاول 214 ق / خرداد 208 ش محمد ابن حمید در کنار روستای بهشت آباد کشته شد و سپاه او به کلی منهدم گشت . بعد از این پیروزی های چشمگیر بابک به گفته تاریخ طبری مردم تا اصفهان و همدان به جنبش او پیوستند . در آن زمان مامون در سال 18 رجب 218 ق درگذشت و برادرش معتصم به جایش نشست . او بلافاصله لشگری به غرب ایران گسیل کرد که به گفته تاریخ طبری در اواخر این سال شست هزار نفر از روستائیان همدان را قتل عام کردند . ولی در نهایت بابک سپاه معتصم را شکست داد و مرز فعالیت بابک تا بغداد هم رفت و معتصم از بیم حمله بابک به کاخش محل خود را به سامرا منتقل نمود و آنجا در آینده پایتخت دولت عباسی شد . در آن زمان معتصم مبارزه با بابک را به دست یک شاهزاده ایرانی فراری که

به وي پناه آورده بود به نام افشين داد که از خاندان ساساني بود . افشين که به دستور معتصم قصد جان بابک را کرده بود تصميم به جنگ با وي کرد ولي از آنجا که ميدانست در اين جنگ بايد تعدادي زيادي از هموطنان خود را بکشد دست به گفتگو زد و از مردم خواست تسليم وي گردند . به گفته تاريخ طبري ميگويد تعدادي زيادي از مردم که از جنگ و کشتار به تنگ آمده بودند تسليم افشين شدند . و افشين در يورشي به سپاه بابک تعداد زيادي از آنها را کشت (در زمستان 214 ش) و بابک مجبور به فرار گشت . به مناسبت مناطق کوهستاني و سرما افشين به برزند برگشت . بعد از گذشت دو سال (در سال 216 ش) بابک موفق به جمع آوري سپاه ديگري شد و آماده مقابله با افشين گشت و بعد از چنين نبرد با افشين هردو تصميم به صلح کردند و در زماني که براي گفتگو به مکاني نزديک شده بودند تپههاي سپاه افشين وارد شهر شدند و و آتش گشودند و شهر را ويران ساختند عده کثيري کشته شدند (به طوري که بعد از گذشت سه روز اثري از شهر به جا نماند) گروهي بر فراز قلعه بابک رفتند و پرچم اسلام را در آنجا برافراشتند . در نتيجه خبر به بابک رسيد و او مکان گفتگو و صلح را ترک کرد و خود را به شهر رساند . ولي دير شده بود و خانواده بابک از جمله پسرش اسير شده بودند . افشين پسر بابک را مجبور به نوشتن نامه اي کرد تا بنويسد که بابک (پدرش) اگر تسليم شود به صلاح همگان است . نامه به دست بابک رسيد و او که به همراه زن و مادر و يک برادرش به قصد ارمنستان سفر ميکرد با خواندن نامه بر افروخته شد و گفت اگر آن جوان پسر من بود بايد جوانمردانه ميمرد نه اينکه خودش را تسليم دشمن کند و به پيام آوران نامه گفت به او بگويند حيف از نان من که بر تو است اگر زنده بمانم ميدانم با تو چه کنم . در چند روز بعد مادر و زن و برادرش دستگير شدند و بابک به تنهائي مجبور به فرار به ارمنستان کرد . افشين که براي دستگيري بابک جايزه هاي زيادي گذاشته بود مردم را به فروختن بابک تحريك کرد . و در نهايت يکي از کشاورزان که رخت و لباس برانزده و شمشير زرین او را ديد متوجه شد او شخص معمولي نيست و احتمالا بابک خرمدين است و در نتيجه او را به منزل دعوت کرد و بابک که خسته از راه و جنگ و زندگي دعوتش را پذيرفت .

و بعد سراغ کشيش شهر رفت و او را خبر داد و در نتيجه کشيش بعد از چند روز پذيرايي از بابک و جلب اعتماد وي محل او را به افشين اطلاع داد و در نتيجه بابک دستگير شد . سپس او را دست بسته به قرارگاه افشين بردند و در بين راه مردمجمع شده بودند و از دستگيري رهبر محبوبشان زنان شيون ميکردند و بر سر ميزدند . سپس خليفه جايزه بزرگي به افشين داد و دستور داد تا بابک را به سامرا منتقل کنند و او را در لباسي زنانه و حنا کرده همراه با نقش و نگار در شهر گرداندند تا درس عبرتي براي ديگران شود تا از وطن خودشان دفاع نکنند و سپس مراسم اعدام او با هياهو و شلوغي زيادي آماده اجرا گشت . "ابن الجوزي" مينويسد معتصم در کنار بابک نشست و گفت تو که اينهمه استقامت و مبارزه کردي حالا مشخص خواهد شد که چقدر تحمل داري . بابک نيز گفت : خواهيم ديد . چون يک دست بابک را با شمشير زدند خون از بازوانش فوران کرد و او

صورتش را از خون دستانش رنگین کرد . خلیفه پرسد چرا چنین کردی ؟ بابک گفت : وقتی دستهایم را قطع کردی خون بدنم خارج میشود و چهره ام زرد رنگ و آنگاه تو خواهی گفت که چهره من از ترس مرگ زرد شد و من مایل نیستم چهره زرد رنگ مرا دشمن (اعراب) ببیند . سپس پاهای بابک قطع شد و شکمش را دریدند و در نهایت سر از بدنش جدا کردند و لاشه بابک را بر روی چوبه داری بلند در سامرا قرار دادند و سرش را خلیفه برای عبدالله طاهر به خراسان فرستاد . اعدام بابک چنان مهم بود که محل دارش تا چند قرن به نام "خشبه بابک" (چوبه دار بابک) شهرت همگانی داشت . برادر بابک نیز مانند وی طبق گفته طبری تکه تکه شد و او هم مانند برادر بدون فریاد و شیونی از دنیا رفت . هم اکنون مراسم یادبود این سردار در شهر کلیبر در آذربایجان بر فراز کوهی که قلعه او هم آنجا قرار دارد همه ساله گرامی داشته میشود .

بدین گونه بابک خرمدین بعد از 22 سال مبارزه پر افتخار برای کشورش که در تمام جنگها با اعراب پیروز بیرون می آمد با توطئه یک ایرانی فراری و مردم ناسپاس گرفتار شد و زندگی وطن پرستانه اش به پایان رسید